

هوشنگ ابتهاج:



## برای روزنبرگ‌ها



خبر کوتاه بود  
اعدامشان کنید  
خروش دخترک برخاست  
لبش لرزید  
دو چشم خسته‌اش  
از اشک پُر شد  
گریه را سر داد  
و من با کوششی پُر درد اشکم را نهان کردم  
چرا اعدامشان کردند؟  
می‌پرسد ز من با چشم اشک‌آلود  
عزیزم دخترم

آنجا شگفت‌انگیز دنیایی است  
دروغ و دشمنی فرمانروایی می‌کند آنجا  
طلا؛ این کیمیای خون انسان‌ها  
خدایی می‌کند آنجا  
شگفت‌انگیز دنیایی که همچون قرنها دور  
هنوز از ننگ آزار سیاهان دامن‌آلوده‌ست  
در آنجا حق و انسان و حرفهایی پوچ و بیهوده‌ست  
در آنجا رهزنی آدمکش خونریزی آزاد است  
و دست و پای آزادی‌ست در زنجیر  
عزیزم دخترم  
آنان



برای دشمنی با من  
برای دشمنی با تو  
برای دشمنی با راستی  
اعدام‌شان کردند  
و هنگامی که یاران  
با سرود زندگی بر لب  
به سوی مرگ می‌رفتند  
امیدی آشنا می‌زد چو گل در چشم‌شان لبخند  
به شوق زندگی آواز می‌خواندند  
و تا پایان ره راه روشن خود با وفا ماندند



عزیزم  
پاک کن از چهره اشکات را  
ز جا برخیز

تو در من زنده‌ای من در تو  
ما هرگز نمی‌میریم

من و تو با هزاران دگر  
این راه را دنبال می‌گیریم  
از آن ماست پیروزی

از آن ماست فردا با همه شادی و بهروزی  
عزیزم

کار دنیا رو به آبادی‌ست

و هر لاله که از خون شهیدان می‌دمد  
امروز

نوید روز آزادی‌ست



تهیه و تنظیم از سایت ریشه‌ها

[www.nadersani.net](http://www.nadersani.net)